

اوضاع اجتماعی - فرهنگی ایران از سال ۱۳۰۲.ش تا ۱۳۰۴.ش بر اساس مطبوعات تهران

دکتر علی اکبر خدیری زاده^۱، شهناز آذری*

چکیده

ایران در سال‌های میانی قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی، در اثر گسترش روابط ناخواسته و اجتناب‌ناپذیر خود با کشورهای اروپایی، دستخوش تغییرات وسیع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گردید. آشنایی ایرانیان با مظاهر تمدن غرب، مقدمات رواج اندیشه‌های اصلاح‌طلبی، تجددگرایی، قانون‌خواهی و عدالت‌طلبی را بر بستر نظام سیاسی - اجتماعی اقتدارگرای قاجار فراهم آورد. تداوم جنبش اصلاح‌طلبی و عدالت‌خواهی مردم ایران، سرانجام به انقلاب مشروطه منجر شد. با توجه به تحولات سیاسی - اجتماعی ایران پس از انقلاب مشروطه و معضلات ناشی از جنگ جهانی اول که به وقوع کودتای ۱۲۹۹ش منجر شد، اوضاع اجتماعی ایران طی سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴.ش (دوران نخست وزیری رضا خان) دستخوش تغییراتی شد که در مطبوعات آن دوره انعکاس یافته است. هدف اصلی این مقاله این است که بررسی کند، چه تلاش‌هایی برای رفع نابسامانی‌های موجود شده است و روشن‌فکران و مطبوعات، چه نقشی در اصلاحات و پیشرفت کشور و یا عدم پیشرفت آن، در فاصله‌ی این سال‌ها داشته‌اند. این بررسی بر اساس اطلاعات مندرج در مطبوعات تهران (از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴.ش) صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: اوضاع اجتماعی ایران، بحران، مطبوعات، رضاخان، اصلاحات، تجددگرایی، روشن‌فکران، اقتدارگرایی.

۱. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، گروه تاریخ، تهران، ایران

* مسئول مکاتبه: (Azarishahnaz@yahoo.com)

تاریخ دریافت: تابستان ۱۳۹۰ تاریخ پذیرش: پاییز ۱۳۹۰

مقدمه

انقلاب مشروطه‌ی ایران (۱۳۲۴.ه.ق/ ۱۹۰۶م)، به‌عنوان پدیده‌ای نو و اجتناب‌ناپذیر، حرکتی در راستای نوسازی ایران و تحقق جامعه‌ای قانون‌مدار و دولتی مقتدر بود. به بیان دیگر، اهداف اصلی انقلاب مشروطه که به تأسی از مظاهر تمدن غرب و در تداوم اندیشه‌ی اصلاح‌طلبی منورالفکران و دیوان‌سالاران تجددخواه قاجار مطرح شد، عبارت بود از: بازسازی و نوسازی ایران، پیشرفت علمی و صنعتی، تدوین و اجرای قانون، رهایی از سلطه‌ی سیاسی - اقتصادی بیگانگان، برقراری ثبات سیاسی و امنیت اجتماعی، تحقق عدالت و نهادینه شدن آزادی‌های سیاسی - مدنی. از آن‌جا که تحقق اهداف مزبور در گرو ایجاد تحول در ساختار قدرت سیاسی کشور قرار داشت، بر همین اساس، تلاش اصلی مشروطه‌خواهان به کاهش قدرت سلطنت و مبارزه با مستبدین و عناصر اقتدارگرا - و نه فرهنگ استبداد و اقتدارگرایی - معطوف گردید. از آن‌رو که تحقق نظام مشروطه و نهادینه شدن دموکراسی به معنای واقعی به بسترهای اجتماعی و فرهنگی خاص خودش نیاز دارد، انقلاب مشروطه‌ی ایران، بنا به موانع ساختاری و دیگر عوامل داخلی و خارجی، نتوانست به تمامی اهداف خود دست پیدا کند.

به هر ترتیب، پس از آن که انقلاب مشروطه از دست‌یابی به دموکراسی بازماند، توجه عمده‌ی نخبگان سیاسی به تشکیل دولت مقتدر مرکزی معطوف شد. اندیشه‌ی ضرورت تشکیل دولت مقتدر مرکزی در شرایطی مطرح شد که کشور دچار بحران‌های فراگیر سیاسی - اجتماعی ناشی از جنگ جهانی اول، از جمله بی‌ثباتی سیاسی و نا امنی، شده بود. در مجموع، بحران ناشی از بی‌ثباتی سیاسی و معضلات اجتماعی، زمینه‌ساز وقوع کودتای ۱۲۹۹.ش گردید. بر این اساس، پس از کودتای مزبور، تغییر در گفتمان سیاسی از دموکراسی به استبداد منور و ضرورت ایجاد تحول در ساختار اجتماعی - فرهنگی و مدرنیزاسیون (نوسازی) مطرح گردید. و به موازات آن، مطبوعات تجددخواه، مقالات متعددی در مورد ضرورت تشکیل دولت مقتدر و ایجاد تحول اجتماعی - فرهنگی انتشار می‌دادند. هدف این مقاله بررسی دیدگاه‌های خاصی است که مطبوعات تهران طی سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴.ش، راجع به معضلات آموزشی، بهداشتی، فقر و بیکاری، امنیت اجتماعی و امثال آن، داشته‌اند، و عمدتاً حول محور سامان بخشیدن به اوضاع اجتماعی و فرهنگی بوده است.

معضل آموزشی

یکی از ابعاد مهم عقلانی کردن نظام سیاسی - آموزشی شهروندان برای زیستن در جامعه‌ای جدید از نظر سواد و کسب مهارت توده‌ها به وسیله‌ی نظام آموزش و پرورش است که معمولاً پیش از پیدایش یک جنبش سیاسی آغاز می‌گردد و راه حاکمیت قانون را هموار می‌سازد. اما در ایران جهل و بی‌سوادی مطلق مانع از فراگیر شدن ایدئولوژی و اندیشه‌ی نظام مشروطه و نهادینه شدن آن بود. در حقیقت، بی‌سوادی توده‌ها به مثابه سد ستبری در برابر جریان روشن‌فکری عهد مشروطه ایستادگی می‌کرد و از فراگیر شدن گفتمان‌های روشن‌فکری و فهم عمیق آرمان‌های نهضت در درون لایه‌های زیرین جامعه جلوگیری می‌کرد (ویشارد، ۱۳۶۳: ۳۶۰).

علی‌رغم تحول فرهنگی‌ای که پس از تأسیس دارالفنون و بنای مدارس جدید در کشور به وجود آمده بود، نظام آموزشی ایران مقارن با کودتای سال ۱۲۹۹.ش، نسبتاً ناتوان و عمدتاً در اختیار افراد و بخش خصوصی بود. این اندیشه که دولت باید در آموزش و پرورش نقشی داشته باشد، تا اوایل سده‌ی چهاردهم شمسی زمینه‌ای در ایران نداشت. از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰.ش، رشد شایان توجهی در تعداد مدارس عمومی (دولتی) به وجود آمد. از همان آغاز، فقدان منابع مالی و آموزشی، دولت را مجبور کرد که از میان آموزش ابتدایی از یک سو، و آموزش متوسطه و عالی از سوی دیگر، دست به انتخاب بزند و یکی را برگزیند. با آن که دولت اعلام کرده بود، هدف اصلی‌اش آموزش دوره‌ی پایه یا ابتدایی است، اما نخبگان کشور علاقه‌ی زیادی به آموزش متوسطه نشان می‌دادند و هواداران و پیش‌گامان متنفذی هم از این امر حمایت می‌کردند (استفانی کرونین، ۱۳۸۷: ۱۸۷-۱۸۹).

با این حال، برخی از تجددگرایان نیز به آموزش دوره‌ی ابتدایی علاقه نشان می‌دادند، مانند تقی‌زاده، که در مجله‌ی بلدییه نوشت:

«به عقیده‌ی شما با وضع امروز ایران (بی‌پولی، بی‌معلمی، بی‌کتابی، اداره بازی، احتیاجات امروزه و آینده و غیره و غیره) آیا بهتر است تعلیمات ابتدایی را توسعه داد یا تعلیمات متوسطه و عالی را؟» (آینده، ۱۳۰۴: ۱).

در هر صورت، تأکید بر آموزش عالی، به توسعه‌ی دبیرستان‌های تهران انجامید. از جمله، «دارالفنون»، «دارالمعلمین» و دبیرستان‌های آمریکایی و فرانسوی که از موقعیت ممتازی برخوردار شدند. اولین نتیجه‌ی این کار تأسیس تعدادی مدارس حرفه‌ای وابسته به وزارتخانه‌های مختلف بود. یکی از آن‌ها همان دانشکده‌ی افسری بود، که به سرعت چنان آوازه‌ی نیکویی یافت

که بسیاری از خانواده‌هایی که قبلاً فرزندان خود را برای تحصیل به خارج می‌فرستادند، از آن پس، به ثبت نام آن‌ها در این دانشکده پرداختند.

در سال ۱۳۰۳ ه.ش، ایجاد «شورای عالی آموزش» که برای تهیه برنامه‌ی درسی جدید به منظور آموزش هم‌دانش‌آموزان و هم‌معلمان، تهیه و تدوین کتاب‌های درسی و نظارت بر مقام‌ها و ارتقای آنان برای وزارت آموزش و پرورش نقش ناظر و مشاور داشت، باعث کارآمدتر شدن امور این وزارتخانه شد (استفانی کرونین، همان: ۱۹۶-۱۹۹).

با وجود تمام تلاش‌هایی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۰۴ ه.ش در امر آموزش و پرورش، خصوصاً تعلیم و تربیت ابتدایی، اجباری و مجانی صورت گرفت، اما این مسئله دارای معضلاتی از این قبیل بود: کم بودن بودجه‌ی معارف، نپرداختن حقوق معلمان که منجر به تعطیلی مدارس می‌شد، قدیمی و ابتدایی بودن روش‌های تدریس، در پاره‌ای مواقع، همکاری نکردن خود مردم در فرستادن اطفال‌شان به مدارس، و این‌که این نوع مدارس در همه‌ی شهرها احداث نشده بود، که این مطالب در جراید منعکس شد و تعدادی از ترقی‌خواهان ایران نیز مقاله‌هایی در این زمینه به چاپ می‌رسانیدند؛ مانند مقاله‌ی «تعلیم و تربیت در ایران»، به قلم رشید یاسمی. وی پس از آن‌که به سابقه‌ی تعلیم و تربیت در ایران باستان و اهمیت تربیت کودکان در / اوستا اشاره کرده، چگونگی آموزش و تعلیم در ایران قدیم را توضیح داده و نوشته است:

«هردوت، افلاطون، گزنفون، داماستوس یونانی نیز در آثار خود به نمونه‌هایی از تعلیمات ایران قدیم اشاره کرده‌اند... آنچه گذشت توجه ایرانیان قدیم را به تربیت و تعلیم ثابت کرد، ایرانیان عهد ساسانیان و بعد از ساسانیان نیز با قدری اختلاف همین توجه را داشتند. چنانکه بر هر متأملی در تاریخ مسلم خواهد شد. آیا بر ملتی که این قدر سابقه در فن تعلیم و تربیت دارد و از بزرگترین مللی است که تعلیمات مخصوصه داشته و روح آن را حفظ کرده است، شرم‌آور نیست که در قرن نورانی کنونی توصیه کنیم بیش از این به یاد گذشته درخشان خود افتاده و در تکمیل و ترویج تعلیمات سعی نمایند؟» (تعلیم و تربیت، ۱۳۰۴: ۱).

روشن‌فکرانی نیز به چگونگی شیوه‌ی تدریس و کمبودهای آموزشی اشکال گرفتند و پیشنهاداتی ارائه کردند. مثلاً، عباس اقبال آشتیانی در مجله‌ی تعلیم و تربیت می‌نویسد:

«یکی از جمله علمی که امروزه در ممالک متمدنه مورد توجه کلی است و از تعلیم آن استفاده‌های بزرگ به عمل می‌آید، علم شریف جغرافیاست که بلا شبهه در توسعه‌ی ذهن و بسط فکر و باز کردن نظر و تحریک ذوق در میان علوم کمتر نظیر دارد ولی از بدبختی در مدارس ما همان‌طور که به طرز تدریس عموم علوم توجه شایانی نمی‌شود و اسباب و ادوات

لازم فراهم نیست، جغرافیا را هم به شکل خوبی تدریس نمی‌کنند. محصلی شش سال جغرافیا می‌خواند و مقدار زیادی اصطلاحات و اسامی خاص و غالباً غلط در ذهن خود جا می‌دهد و آن وقت نسبت بلاد مختلفه مملکت خود را با یکدیگر، یا موقع ایران را نسبت به ممالک اطراف و سایر نواحی دنیا نمی‌داند».

وی ضمن اشاره به کمی تجربه و معلومات معلم و فقدان وسایل لازم، از قبیل کتاب، نقشه و کره آلات و ادوات مخصوص تدریس جغرافیا، به تعریف جغرافیا، تقسیمات جغرافیا، طرق مختلف تدریس جغرافیا (چهار روش تدریس) و دوره‌های تدریس جغرافیا را توضیح می‌دهد (همان: ۵-۱۲).

با توجه به بودجه‌ی کم وزارت معارف و به تعویق افتادن پرداخت حقوق معلمان، در فاصله‌ی این سال‌ها معلمان نیز وضعیت معیشتی مناسبی نداشتند؛ هنگامی که روزنامه‌ی شفق سرخ در ۱۶ آذر ماه ۱۳۰۴.ش مقاله‌ای تحت‌عنوان «معلم خوب و عالی» نوشت و در آن ویژگی‌های معلم خوب را متذکر شد، خلیل اشبهی در شماره‌ای دیگر از این نشریه نوشت:

«در مملکتی که معلم قدری حقیر است که حتی شاگرد زیر دست او هم به این مسئله پی برده و عقیده دارد که اگر معلم او در اداره دیگر پذیرفته شده بود، قطعاً معلمی نمی‌کرد... باید اول برای معلم یک حیثیت و اهمیتی قائل شد. باید کوشید که حقوق او را زیاد کرد و زود پرداخت و آن وقت اسم معلم عالی برد بلکه آن وقت لازم هم نیست جویای معلم عالی شد، زیرا به خودی خود پیدا می‌شد. ما به اندازه کفایت اشخاص تحصیل کرده داریم ولی با حیثیتی که فعلاً معلم در جامعه دارد، البته نباید از ایشان متوقع بود که شغل معلمی اختیار نمایند. وزارت معارف ما متخصص فیزیک را برای ریاضیات و متخصص ریاضی را برای تدریس تاریخ و ادیب را برای تاریخ طبیعی معین می‌کند» (شفق سرخ، ۱۳۰۴: ۳).

در کنار فعالیت‌های وزارت معارف برای ترقی تعلیم و تربیت، افرادی (مانند اسدالله سلماسی) خود نیز داوطلبانه دست به چنین اقداماتی می‌زدند؛ از قبیل این که در منطقه‌ی کازرون عده‌ای اقدام به تأسیس قرائت‌خانه کردند و با چاپ آگهی در جراید، از مدیران جراید و مجلات تقاضا نمودند به‌طور مرتب یک شماره‌ی مجانی از روزنامه‌ی خود را برای توسعه‌ی معارف و خدمت عام‌المنفعه در اختیار قرائت‌خانه‌ی آن‌ها قرار دهند (ستاره‌ی ایران، ۱۳۰۲: ۴).

افرادی مانند میرزا لطف الله قمی نیز دست به تألیف فرهنگ لغت جدید می‌زدند: «نظر به اینکه بواسطه توجه افراد به تحصیل ادبیات جدیده عربی لزوم یک کتاب لغت عربی مشاهده می‌شود و متأسفانه کتاب جدیدی که لغات تازه را دارا بوده، در دست نیست. از این جهت این بنده حاضر شده‌ام که برای خدمت به نوع یکی از جدیدترین لغات عربی را

ترجمه یعنی عربی به فارسی کنم و... برای اینکه زحمتم بیهوده نماند... هرگاه وزارت معارف یا بعضی از مدیران منابع حاضر باشند پس از ترجمه آن را طبع کنند... ترجمه آن را شروع کنم» (همان جا).

از سویی دیگر، طرز تدریس جدید خواندن و نوشتن نیز گسترش یافت، به طوری که در مدت سه ماه، خواندن و نوشتن را به اطفال می‌آموختند؛ البته در مورد چگونگی آن مطلبی در جراید ثبت نشده است، ولی تبلیغ آن به تکرار در جراید مختلف دیده می‌شود (فانون، ۱۳۰۴: ۳). با وجود همه‌ی کم و کاستی‌ها و معضلات آموزشی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۲-۱۳۰۴ ه.ش وجود داشت، دولت اقدام به توسعه‌ی مدارس، از قبیل دبستان‌ها و دبیرستان‌های دخترانه و پسرانه، نمود. مدارس، که در سال ۱۲۹۷ ه.ش به ۳۰۰ باب مدرسه بالغ می‌شدند، در سال ۱۳۰۱ ه.ش به ۵۰۰ باب مدرسه و در سال ۱۳۰۲ ه.ش به ۶۱۲ باب مدرسه افزایش یافتند. در سال ۱۳۰۲ ه.ش، تعداد کلیه‌ی شاگردان تهران به ۲۳۰۰۰ نفر بالغ می‌شدند و سال بعد به ۵۵۰۰۰ نفر ارتقاء یافتند.

به طور کلی، تا قبل از سال ۱۳۰۴ ه.ش، مؤسسات آموزش عالی، چون دانشکده‌ی علوم، دانشکده‌ی کشاورزی (فلاحت)، دانشکده‌ی ادبیات، دانشکده‌ی حقوق، مدرسه‌ی طب و همچنین دارالمعلمین مرکزی، برای تربیت معلم مدارس ابتدایی و متوسطه ایجاد شده بود و تعدادی محصل نیز برای تحصیل در رشته‌های کشاورزی، آموزش و پرورش و امور نظامی به کشورهای اروپایی اعزام شده بودند، اما در ۱۳۰۴ ه.ش، نظام جدید آموزش رشد شایان توجهی یافت (خلیلی خو، ۱۳۷۷: ۱۵۸-۱۵۹).

معضل نا امنی

در آستانه‌ی وقوع کودتای ۱۲۹۹ ه.ش، تنها تهران و چند شهر دیگر زیر فرمان یا حاکمیت مؤثر حکومت مرکزی قرار داشتند. مسئله فقط این نبود که عشایر سه چهارم حوزه‌ی جغرافیایی مملکت را در اختیار داشتند و به هیچ حکومت مرکزی واقعی نمی‌گذاشتند، بلکه پاره‌ای دانسته و پاره‌ای ندانسته، ابزار دست قدرت‌های فائقه‌ی اروپایی شده بودند و به منافع و مقاصد آن‌ها کمک می‌کردند. کشورهای خارجی از اواخر سده‌ی نوزدهم میلادی برای تضعیف حکومت مرکزی یا کاستن نفوذ همدیگر در کشور، برای نمونه در دوران جنگ جهانی اول، از قبایل بهره‌جسته بودند. در بحبوحه‌ی چنین اوضاعی، رضاخان می‌خواست اراده‌ی خود را تحمیل کند، حکومت مقتدر مرکزی به وجود آورد و قدرت‌های پراکنده‌ی دیرین را، که عشایر نمونه‌ی چشم‌گیر آن بود، از میان ببرد. تمرکز قدرت و ضرورت ایجاد دیوان‌سالاری

کارآمد، با وجود حاکمیت‌های متعدد در گوشه و کنار کشور، نیز با مراکز تصمیم‌گیری متعدد، همخوانی نداشت. لذا، رضاخان به حذف تدریجی سران عشایر و زمین‌داران بزرگ، اقدام ورزید (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۲۴).

از سوی دیگر، در ایالات، حکام با زورگویی‌های خود زندگی را بر مردم تلخ و مأمورین امنیه نیز با آنان همدستی می‌کردند؛ از جمله حاکم کاشان، که مردم برای ایجاد نظم در آن‌جا، از دولت طلب رسیدگی نمودند:

«سهام السلطنه... کهنه مستبد معروف که علاوه بر فساد اخلاق و عادت به زورگویی و ایداع‌رعا یا یک نوع جنون مخصوصی دارد امروز مالک الرقاب کاشان شده... در خانه خود چوب و فلک درست کرده، رعایا و کسبه محل و تجار محترم را به زور می‌کشد و مفتضح می‌کند و با این وسایل می‌خواهد وکالت فرزند دل‌بندش، امیر اسدله [اسدالله] خان که... به کاشان تحمیل نماید... انتظام [انتظام] الدوله که بایستی حسب‌الوظیفه از این قبیل اشرار جلوگیری کند، خود آلت بلا اراده او شده و مثل عبد مطیع تسلیم صرف و وسیله اجراء مقاصد فاسد او گردیده است (ستاره‌ی ایران، ۱۳۰۲: ۴).

حکومت کرمانشاهان نیز به وزارت داخله گزارش داد که یک عده سارق از اهالی پشت کوه به اطراف کرمانشاهان آمده و در قسمتی از حومه‌ی شهر که محل زوار و قافله‌هاست دستبرد زده، سرقت‌هایی کرده‌اند و اداره‌ی امنیه به دلیل قلت نیرو و خارج دانستن محل از حوزه‌ی مأموریت خود، اقدامی نمی‌کنند. بنابراین، از اداره‌ی کل تشکیلات امنیه تقاضای رسیدگی و افزودن به عده‌ی امنیه را دارد (ستاره‌ی ایران، ۱۳۰۱: ۲).

با اقدامات حکومت مرکزی در راستای تقویت حکومت مرکزی و سرکوب اشرار در زمستان ۱۳۰۴.ش، تمامی نقاط ایران آرام گردید. روزنامه‌ی *فکر آزاد* در سال ۱۳۰۳.ش نوشته است:

«اداره نظمیة در جلوگیری از سرقت‌ها و حفظ انتظام جدید قابل تمجیدی ابراز می‌دهد، بطوریکه اخیراً در مدت قلیلی بیست سی نفر از سارقین و جیب‌برها که روی هم رفته به ارتکاب ۱۶۶ فقره دزدی و جیب‌بری اعتراف کرده‌اند، دستگیر و قسمت مهمی از اموال مسروقه جمع‌آوری و به صاحبانش مسترد شده است (*فکر آزاد*، ۱۳۰۱: ۵)؛ و در شماره‌ای دیگر می‌نویسد:

«فتوحات محیرالعقول لشکر غرب و اصلاحاتی که در بروجرد مشاهده می‌نمایند مایه مسرت عموم اهالی است. امنیتی که این صفحه پیدا کرده است سال‌هاست که نظیر آن را ندیده‌اند، دایر شدن پست‌های نظامی در عرض راه، باز شدن طریق عبور و مرور. از امروز

می‌توان گفت لرستان و عربستان ضمیمه ایران شده است. قدرت دولت در این ناحیه طوری برقرار شده است که متنفذین لگام گسیخته سر جای خود نشسته، قوانین و احکام دولت را اطاعت می‌نمایند... حاج آقا فخر که از نظر مستبدین قدیم و اعیان پوسیده خودسر بوده مالیات دولت را نمی‌داد، امروز مأمور بالای سرش نشسته مطالبات دولت را از او وصول نمایند (فکرآزاد، ۱۳۰۳: ۷۹).

روزنامه‌ی نصیحت نیز در این زمینه می‌نویسد:

«دست‌گیری شیخ خزعل باعث مسرت عموم طبقات قزوین شده و تلگراف فوق نمونه‌ای از احساسات عامه است. از هیئت‌ها و مؤسسات دیگر هم مثل همین تظاهرات نسبت به آقای رئیس الوزراء شده و این اقدام متین و محکم ایشان را که خاتمه دادن به ملوک‌الطوایفی ایران است تقدیس و تمجید می‌نمائید (نصیحت، ۱۳۰۴: ۳).

معضل بهداشتی و درمانی

قبل از تشکیل دولت کودتا در ۱۲۹۹ ه.ش، وضعیت بهداشت در سطحی بسیار پایین بود، تا جایی که بهداشت معنی و مفهومی نداشت. بروز بیماری‌های همه‌گیر، چون طاعون و وبا، باعث مرگ دسته جمعی مردم می‌شد. طبابت به‌وسیله‌ی افرادی که از پدرشان این عنوان را به ارث برده بودند، صورت می‌گرفت؛ و یا عطار سرگذر بیماران را معالجه می‌کرد. به‌هرحال، تا زمانی که با اقدامات دولت مرکزی وضعیت امور بهداشتی ترقی یابد، در اکثر شهرها مردم با مشکلات بهداشتی، شیوع بیماری‌ها، نبود دارو، داروخانه، مرکز بهداشتی، پزشک و امثال آن‌ها، روبه‌رو بودند. از جمله اقدامات مهمی که اداره‌ی صحنه در این سال‌ها انجام داد، طرح آبله‌کوبی و ایجاد قرنطینه‌های سرحدی برای جلوگیری از شیوع طاعون بود.

برای نمونه، زمانی که در حاجی طرخان طاعون شایع شده بود، اداره‌ی صحنه برای این‌که از سرایت آن به ایران جلوگیری شود، به قرنطینه‌های سرحد شمالی دستور داد که کشتی‌های وارده از ارومیه را معاینه و از ورود مبتلایان به طاعون جلوگیری نمایند (فکرآزاد، ۱۳۰۳: ۷۴). از آن‌جا که پیشرفت اصلاحات نیاز به آگاهی و همکاری مردم داشت، و در آن زمان مردم جامعه تا حدودی فاقد این مورد بودند، اداره‌ی صحنه نیز در اجرای طرح‌های خود با مشکلاتی مواجه بود؛ به طوری که روزنامه‌ی شفق سرخ در این زمینه می‌نویسد:

«نظر به اینکه از دو ماه قبل مرض آبله در شهر شدت پیدا کرده و تلفاتی را وارد آورده بود، مقرر گردید کمیسیونی در اداره صحنه مملکتی با حضور چند نفر طبیب تشکیل گردیده، علت شیوع و شدت مرض مزبور را تشخیص دهند. این کمیسیون اخیراً تشکیل شده و تا

کنون مطالعاتی را که در باب شیوع مرض آبله در تهران نبوده است، علت عمده را به واسطه تسامح اهالی در آبله کوبی تشخیص دادند که عموماً در مراجعه به مؤسسات آبله کوبی غفلت نموده بودند (شفق سرخ، ۱۳۰۴: ۲).

به تدریج که محصلین ایرانی از فرنگ برمی‌گشتند، دولت از طبای ایرانی به جای طبای خارجی در مراکز درمانی استفاده می‌کرد و آگهی شروع به کار آنان در جراید به چاپ می‌رسید. نماینده‌ی مشهد، امیراعظم در روزنامه‌ی *ایران* نوشت:

«معرفی طبای تحصیل کرده و رنج برده ایرانی که وارد پایتخت می‌شوند به هموطنان محترم برای من همیشه اسباب مسرت و خوشوقتی بوده است. اکنون نیز که آقای دکتر محمدخان حسابی پس از سال‌ها زحمت و مشقت تحصیلات خود را در دارالعلوم طبی فرانسه در بیروت به اکمال رسانیده و با دیپلم رسمی دولت فرانسه که شاهد تحصیلات عالی و معلومات عمیقۀ ایشان در فن جلیل طب است وارد تهران شده است و در خیابان سپه مقابل خیابان آقای شیخ هادی، مطبی برای خدمت به عموم ترتیب داده است، فوق‌العاده مسرورم که رفته‌رفته در سایه همت و جدیت این قبیل جوانان دانشمند علوم طبیه در ایران رو به ترقی گذارده، مریضای ایرانی از معالجه‌ی بیگانه‌رهای خواهد یافت (*ایران*، ۱۳۰۴: ۳).

این نکته را اسناد وزارت خارجه نیز تأیید می‌کند، زمانی که می‌نویسد:

«ایرانی‌های امروز شباهتی به ایرانی‌های قدیم ندارند. من در بسیاری از گزارش‌هایم به این مطلب اشاره کرده‌ام. آداب‌دانی، نزاکت، نبود تحمل و اعتماد به خارجی گرچه هنوز اساس خصوصیات خلقی ایرانی‌ها را تشکیل می‌دهد ولی تمایل فوق‌العاده به پیشرفت در میان روشنفکران، نوعی غرور ملی ایجاد کرده است که باید آن را حاصل موفقیت‌های بدست آمده انگاشت.

«تمایل هست که در حد امکان از کارشناسان خارجی پرهیز شود و این احساس روز به روز بیشتر علیه ما تجلی می‌نماید. ایرانی‌ها که ما آن‌ها را در مدارس خود آموزش داده‌ایم، حال در مقام رقابت با معلمان فرانسوی برآمده‌اند و از این پس مسلماً مشکل خواهد بود استاد فرانسوی متوسط المعلومات را در برابر ایرانی باهوش به کرسی استادی خود نگه داشت. «تمایل به برکنار کردن خارجی‌ها و جانشین ساختن جوانان ایرانی ترقی‌خواه از پشتیبانی توده مردم دیندار و محافظه کار برخوردار است. این‌ها عمیقاً به خارجی‌ها خوش‌بین نیستند و بعضاً تعصب به خرج می‌دهند. ملی‌گرایی ایرانی در حال حرکت است و توده ایرانی آرام و معتقد به سرنوشت از این نفوذپذیری در امان نیست.

«اگر ما بخواهیم استادهای خودمان را در ایران نگه داریم، باید برجستگان و معلمان واقعاً شایسته را که دارای دیپلم‌های عالی هستند و بر ایرانی‌ها برتری داشته باشند انتخاب کنیم والا باید رو به سوی مسائلی بکنیم که تازه باشد و ایرانی‌ها هنوز به آن دسترسی نیافته باشد تا رقابت کنند (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۲۷۷).

از جمله اقدامات دیگر اداره‌ی صحنه، رسیدگی به وضع بیماران فقیر و بی‌بضاعت بود. به‌طوری‌که مریض‌خانه‌ی بلدی گزارش می‌دهد، در هر ماه تعداد زیادی از بیماران فقیر و بی‌بضاعت به‌صورت مجانی تحت معالجه قرار می‌گرفتند (مجله‌ی بلدی، ۱۳۰۴: ۱۸).

از آن‌جا که اغلب اتفاق می‌افتاد، بیماری در شب نیاز به دارو داشته باشد و به دلیل بسته بودن داروخانه‌ها دچار مشکلاتی شود و عده‌ای به مخاطره بیفتند و تلف شوند، اداره‌ی کل تشکیلات نظمیه، برای آسایش عامه و جلوگیری از اتلاف، نظام‌نامه‌ای را برای کشیک شبانه‌ی داروخانه‌های عمومی در تمام نقاط مملکت تدوین و به هیئت دولت پیشنهاد کرد. در نتیجه، نظام‌نامه به‌تصویب رسید و از ۲۱ اسفند سال ۱۳۰۴ ه.ش در هر ناحیه، یک داروخانه به‌صورت کشیک در تمام طول شبانه‌روز باز بود (ایران، ۱۳۰۴: ۴).

معضل کمبود نان و گرانی ارزاق عمومی

در اواخر تابستان ۱۳۰۴ ه.ش، زمان وزارت مالیه‌ی فروغی، خواربار و به‌خصوص نان کمیاب بود و مردم در مضیقه بودند. در مجلس نیز تذکراتی از طرف نمایندگان در این خصوص به دولت داده می‌شد و در اواخر شهریور نیز در مجلس شورای ملی که رئیس‌الوزراء هم در آن‌جا حضور داشت، از طرف یکی دو نفر از واعظان، بنابه درخواست مردم، راجع به ارزاق شهر اظهاراتی شد و رئیس‌الوزراء جوابی مبنی بر بهبود امر نان و اقدامات دولت داد.

در منابع مختلف دلایل گوناگونی از قبیل دسیسه‌ی دولت مرکزی، بد بودن محصول آن سال، دسیسه‌ی دولت شوروی و غیره، برای کمبود نان ذکر شده است. در هر صورت، کمبود نان و گرانی ارزاق با مداخله‌ی دولت به پایان رسید و چنان‌که جراید نشان می‌دهند، این مسائل فقط خاص تهران نبود، بلکه بسیاری از نقاط ایران نیز با کمبود نان و غله و گرانی ارزاق روبه‌رو بودند. به‌عنوان مثال، در روزنامه‌ی *فکر/آزاد* آمده است: «چون نرخ برنج به واسطه‌ی حمل به روسیه گران شده بود، در وزارت مالیه کمیسیونی در این خصوص تشکیل شده، پس از مذاکرات رأی دادند که حمل برنج آزاد بوده و دولت جلوگیری ننماید» (فکر/آزاد، ۱۳۰۳: ۵). همچنین، روزنامه‌ی *شفق سرخ* به معضل گرانی و کمیابی ارزاق پرداخت و در مورد کمبود و گرانی ارزاق در خراسان، نوشت: «مطابق راپرت‌هایی که از میامی، مزینان فرومد،

شاهرود و بعضی از نقاط جزء خراسان به وزارت داخله واصل گردیده، ارزاق در نقاط مزبور گران و کمیاب و از این حیث اهالی در زحمت می‌باشند. وزارت داخله با وزارت مالیه در باب کمی غله در بعضی نقاط خراسان داخل مذاکره و تقاضا شده است. مقداری از جنس که از ولایات خواهد رسید تخصیص به نقاط خراسان داده شود» (شفق سرخ، ۱۳۰۴: ۲).

همچنین، روزنامه‌ی قانون در مورد احتکار گندم در قوچان نوشت: «از قوچان اطلاع می‌دهند، نظر به اینکه اخیراً اشخاص متفرقه و کسبه در قوچان مشغول خرید گندم و احتکار بودند، امر نان در شهر کسب اهمیت نموده و چند روزی مسئله نان سخت شده بود. قبلاً عموم خبازهای شهر را احضار و قدغن گردید به هر نوع هست پخت نان را زیاد نموده و نگذارند اهالی در مضیقه باشند تا قرار لازم داده شود. کمیسیون بعدی قوچان دو ماه بود به واسطه عدم تأدیه بودجه بعدی محل تعطیل شده بود، احضار و کمیسیونی در اداره حکومتی تشکیل و راجع به امور خبازخانه‌ها مذاکره به عمل آمد در نتیجه قرار شد حمل گندم به خارج ممنوع و قدغن شده آنچه گندم به شهر وارد می‌شود خبازها خریداری نموده مابین خود تقسیم نمایند که فعلاً امر نان مختل نبوده و رفع نگرانی عموم بشود. فقط اشخاصی که جواز از بلدیة مشهد داشته باشند می‌توانند گندم به مشهد حمل نمایند و دو روز است نان فراوان و خوب شده است» (قانون، ۱۳۰۴: ۳).

معضل فقر و بیکاری

پس از استقرار مشروطه، بر قدرت و نفوذ اقتصادی استعمار سرمایه‌داری در ایران افزوده شد، و یکی از صفات عمده‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، بیکاری، تخریب دهات و زمین‌های کشاورزی و فرار دهقانان از دهات و قصابات به سوی شهرها و افزایش فقر عامه است (رواسانی، ۱۳۸۸: ۳۹).

بر اثر ورود کالاهای ساخته شده به ایران، نه فقط تولیدات صنعتی و سنتی که با وسایل و ابزارهای قدیمی با بازده کم و یا با دست تولید می‌شدند، به تدریج از میان رفتند، بلکه با از میان رفتن تولیدات داخلی، بنیاد کار و فعالیت تجارت داخلی نیز دگرگون شد (همان: ۸۵). همچنین، بر اثر ورود کالاهای خارجی، روابط میان بخش‌های مختلف تولید کالای صنعتی و نیز روابط میان بخش کشاورزی و صنایع و معادن، مختل می‌شود و بیکاری و کم‌کاری در جامعه توسعه می‌یابد (همان: ۹۰).

گذشته از این عوامل که در طول این سال‌ها زمینه‌ساز فقر و بیکاری ایرانیان شده است، گرفتن مالیات‌ها از مردم نیز موجب افزایش فقر و تنگدستی می‌شد، علاوه بر این که شیوه‌ی

صحیحی برای اخذ آن موجود نبوده است. احمد دهقان در مقاله‌ای تحت عنوان «مالیات صنفی»، ابتدا از اوضاع وصول مالیات شکوه و بیان می‌کند که: «قرن بیستم، عهد آزادی ملل، عصر مساوات، ایران مشروطه و دارای قانون اساسی و پارلمان و با صد و سی و شش وکیل! و مالیات صنفی؟ اگر علمای اقتصاد اروپا طراز مالیات گرفتن ما، مخصوصاً مالیات اصناف را ترجمه کرده بین ملل خود منتشر سازند آیا به ما نخواهند خندید؟ آیا ما را نادان ترین و پست‌ترین ملل نخواهند دانست؟ مالیات مردارکشی، مالیات لش‌کشی، باج فیلی، عیدی، خشتمال، پینه دوز، حمامی و... آیا خجالت‌آور نیست؟! آیا اسباب سرافکندگی و ذلت ملت ایران نیست؟ مضحک‌تر از همه اصنافی است که تغییر اسم درست کرده و مالیات علی حده به آنها بسته‌اند مثلاً مالیات ذغال فروش، مالیات میوه و تره‌بار، مالیات باغ و بستان و... از یک صنف یک مرتبه به اسم سراج و یک مرتبه به اسم چرم‌دوز مالیات گرفته می‌شود!» و در آخر به بی‌عدالتی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«در میان این همه اسامی یک اسم که به اعیان و اشراف برخورد دیده نمی‌شود در یک گوشه دفتر نامی از مالیات صنف اتومبیل‌سوار، کالسکه‌دار، ملاک و متمول اعیان و شاهزاده و... برده نشده است. معنی این مالیات این است که زندگی در مملکت حق یک مشت اعیان و متمولین بوده، بدبختانی که از خشت مالی و... امرار معاش می‌نمایند باید قیمت هوای مملکت را که تنفس می‌کنند، بدهند. به عبارت دیگر مالیات صنفی نمونه‌ کاملی از بی‌عدالتی، بی‌علمی، وحشی‌گری، ضعیف‌کشی، اعیان‌پرستی و... است. برای وصول هر دینار آن باید اشک‌ها ریخته شده و آه‌ها کشیده شود تا شاهی شاهی جمع و هزار تومان هزار تومان به‌عنوان مستمری به اعیان و شاهزادگان تقدیم گردد (فکر/آزاد، ۱۳۰۳: ۱).

عده‌ای نیز برای یافتن چاره‌ای و رهایی از فقر و بیکاری به کشورهای مجاور مهاجرت می‌کردند و حتی روزنامه‌ی ستاره‌ی ایران، مهاجرت این گروه را تحت‌عنوان عبور ایرانیان از سرحدات به خارج برای «تکدی»، ذکر می‌کند. در گزارش آن روزنامه چنین آمده است:

«از حکومت قصر راپورتی واصل شده که متجاوز از سیصد نفر از ایرانی‌های بی‌بضاعت به خیال عبور از سرحد می‌باشد و تقاضا کرده است آن‌ها را به سمت کرمانشاه اجازه داده شود معاودت نمایند و نیز از طرف وزارت داخله به حکومت کرمانشاه دستور در مراجعت ایرانی‌ها از سرحد داده شده است که توسط مأمورین دولت آن‌ها را به وطن خودشان اعزام دارند» (ستاره‌ی ایران، ۱۳۰۲: ۲).

احمد دهقان در روزنامه‌ی فکر/آزاد مطلبی راجع به فقر و بیکاری با عنوان «رقم هولناک» می‌نویسد. وی در روزنامه‌ی شفق سرخ اشاره به رقمی دارد که تعداد متوفیات و موالید سکنه‌ی

تهران را در تیرماه ۱۳۰۴.ش مقایسه کرده و تعداد موالید، ۲۹۲ نفر از متوفیات کم‌تر بوده است. او می‌گوید، در صورتی که ولادت‌ها و وفات‌ها به همین نسبت پیش برود، در ظرف ۸۵ سال پایتخت ایران خالی از سکنه و وادی خاموشان خواهد شد. سپس به مقایسه‌ی وضعیت فقرا در ممالک متمدن و ایران می‌پردازد و می‌نویسد: «ما نمی‌دانیم در این سرزمین مرگ و فنا هیچ‌کس در فکر عاقبت و خیم این امر و در صدد چاره آن هست یا نه؟ در ممالک متمدنه دولت‌ها نیز در صدد کشف علل و اسباب امر برآمده و سالی را که برای رفع آن در کار است به کار می‌اندازند». پس از آن روش‌های پیش‌گیری از مرگ و میر فقرا در فرانسه و آلمان را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «ما در مملکت ما آنچه از هر چیز بی‌قدرتر و ارزان‌تر است جان اهالی است که اگر روزی هزاران نفر از فقر و بیکاری و قادر نبودن به رجوع به طبیب و خریداری دارو هلاک شوند، احدی به فکر نیفتاده و دل‌های سخت متمولین و اغنیا یک ذره تکان نمی‌خورد» (فکر آزاد، ۱۳۰۴: ۳۷۷).

گویا دولت به این‌گونه صحبت‌ها ترتیب اثر داده و در بعضی شهرها اقدام به رسیدگی اوضاع فقرا و مساکین کرده است و در بعضی شهرها نیز مکانی را تحت‌عنوان دارالمساکین تدارک دیده است، همان‌طور که روزنامه‌ی *ایران* شاهد این موضوع بوده است: «اطلاع واصله از نیشابور مشعر است که برای نگاهداری فقراء و جمع‌آوری آن‌ها اقدامات لازمه از طرف مأمورین دولتی به‌عمل آمده و ضمناً قرار شد خرواری پانزده قران به قیمت افزوده و به مصرف آن‌ها برسانند» (*ایران*، ۱۳۰۴: ۲).

در این دارالمساکین‌ها فقرای ناتوانان و ایتام نگهداری و پرستاری می‌شدند، اما از یک سو به دلایل گوناگون، از جمله کمبود بودجه و نرسیدن آذوقه، این دارالمساکین‌ها منحل می‌شدند؛ و از سویی دیگر آن قدر فقر و بیکاری در طول این سالیان ریشه دوانیده بود که با این قبیل کارها اوضاع پریشان اقتصادی ملت ایران بهبود نمی‌یافت.

از جمله شهرهایی که در اثر فقر و بیکاری به خرابه‌ای تبدیل می‌شد، شهر قزوین بود که یحیی واعظ در روزنامه‌ی *نصیحت* درباره‌ی آن چنین نوشته است: «باید فقط نشست و تماشا کرد یک شهر مهم تاریخی مثل قزوین فنا شده و از میان برود باید با چشم باز نگاه کرد، یک دسته ایرانی مسلمان در فشار فقر و بدبختی و بیکاری و بینوایی معدوم شده و نابود شوند؟ من که نمی‌توانم خاموش نشسته و ساکت باشم، از سایرین خبر ندارم، من که از بازارهای خراب و خالی و محلات ویران و کم جمعیت قزوین وحشت می‌کنم... در نتیجه تلاش وکلای قزوین، مجلس شورای ملی سیصد هزار تومان اعتبار به دولت می‌دهد که برای آوردن آب شاهرود به قزوین به مصرف برسانند و مستشار آمریکایی پس از معاینه این اقدام را بی‌نتیجه

اعلام می‌کند. یحیی واعظ به مجلس پیشنهاد می‌کند که دولت همین میزان اعتبار را به قزوین اختصاص داده و یک ثلث آن را صرف تعمیر قنوات خراب شهر و دهات قزوین نموده پس از تعمیر تمام آب‌ها را به قیمت نازل به مشروبین فروخته و وجه آن را باز هر ساله صرف همان قنوات نمایند که در اثر این اقدام آب برای همیشه کافی خواهد شد و دو قسمت دیگر اعتبار را هم تخصیص به بانک فلاحتی قزوین داده و با تهیه نظامنامه مخصوص به ملاکین جزء و رعایا قرض بدهند که بذر و گاو و ماشین زراعتی خریده و مشغول کار شوند (نصیحت، ۱۳۰۴: ۱).

از آن‌جا که پیشرفت اقتصادی موجب از بین رفتن فقر و بیکاری و در نتیجه ترقی کشور می‌شد، اصلاحاتی از سوی دولت، نمایندگان مجلس و حتی بازرگانان پیشنهاد و به تدریج اجرا می‌شد. از قبیل این که مجلس مراسله‌ای به دولت نوشت که راجع به طرز زراعت و رفع نواقص آن، دفع آفات ملخ، سن، زنگ و... تعیین مخارج اصلاحات کشاورزی و طرح نقشه برای بسط و توسعه‌ی ابریشم مطالعه و با اشخاص بصیر در این زمینه مشورت شود و پیشنهادهای را به مجلس تقدیم می‌کند و وزارت فوائد عامه هم مشغول اقدامات می‌گردد (فکر/آزاد، ۱۳۰۳: ۷۴). تبلیغاتی نیز در راستای جلوگیری از خروج پول از کشور انجام شد. اقشار مختلف در این زمینه همکاری می‌کردند، به طوری که رئیس کل نظمیه‌ی آذربایجان از عموم صاحب‌منصبان نظمیه درخواست کرد که کبریت وطنی مصرف نمایند و لباس وطنی بپوشند و به خاطر وطن‌خواهی از خانواده‌های خود نیز بخواهند که پارچه‌ی وطنی بپوشند و برای این که پول از مملکت به خارج نرود، از ادارات دیگر نیز خواست که چنین کاری انجام دهند (آذر، ۱۳۰۳: ۴). محمود افشار در روزنامه‌ی آئینه از گروهی از تجار خبر می‌دهد که با نام «مجتمع اقتصاد» جمعیتی تشکیل و در راستای پیشرفت اقتصادی اقدامات مفیدی انجام دادند؛ از جمله این که در نتیجه‌ی پافشاری این جمعیت، دولت لایحه‌ی انحصار قند و چای را برای ایجاد راه آهن به مجلس برد و به تصویب رسانید و اقداماتی برای الغای امتیازات اقتصادی وضع ورود اجناس لوکس انجام داد (آئینه، ۱۳۰۴: ۷۴).

نتیجه‌گیری

در طی سال‌های عصر مشروطه، تلاش بسیاری از نخبگان فکری و سیاسی جامعه بر ایجاد وفاق میان اندیشه‌های سیاسی غرب با مبانی دینی و سنتی جامعه‌ی ایران در راستای تحقق نظام مشروطه قرار گرفت؛ اما به علت ساختار اجتماعی - فرهنگی اقتدارگرا و بسیاری از موانع ساختاری دیگر، جامعه‌ی ایران امکان تحقق کامل اهداف انقلاب مشروطه، به‌ویژه دموکراسی،

را پیدا نکرد. با وجود آن که تحقق دموکراسی یکی از اهداف اصلی انقلاب مشروطه به شمار می‌آمد - و چه بسا آن که در آن شرایط تاریخی به‌مثابه بستری برای دستیابی به اهداف برتر، یعنی نوسازی و ترقی و پیشرفت کشور، تلقی می‌شد؛ لیکن به باور بسیاری از نخبگان سیاسی باید بنا به‌ضرورت برقراری نظم و امنیت و ثبات سیاسی در کشور از آن صرف‌نظر می‌شد. درآستانه‌ی وقوع کودتای ۱۲۹۹.ش، ایران از هر نظر نیاز به امنیت و آرامش و اصلاحات داشت. پیش از هر اقدامی، ضرورت برقراری امنیت و ثبات سیاسی بر همگان آشکار شده بود. اغلب نخبگان سیاسی بر این باور بودند که نوسازی و اصلاح مملکت فقط در گرو یک دولت مقتدر امکان پذیر خواهد بود. اصلاح ساختار اجتماعی - فرهنگی از موضوعات مهمی بود که مقالات زیادی در مورد ضرورت انجام یافتن هرچه سریع‌تر آن در مطبوعات مختلف تهران، به‌ویژه روزنامه‌های طرفدار رضاخان، انتشار می‌یافت.

در مجموع، مطبوعات تهران در طی سال‌های ۱۳۰۲-۱۳۰۴.ش، ضمن انتقاد شدید از اوضاع اجتماعی ایران، بر ضرورت ایجاد تحول در ارکان و ابعاد گوناگون جامعه تأکید می‌ورزیدند. از همه مهم‌تر، روزنامه‌های طرفدار وحدت ملی و تشکیل دولت مقتدر در ایران، در مقالات متعددی که منتشر می‌کردند، بر ایجاد تحول فرهنگی، اصلاح ساختار اداری، احداث راه‌آهن، تعلیم و تربیت اجباری و ثبات سیاسی، تأکید داشتند. به‌عبارت دیگر، مطبوعات دوره‌ی مورد نظر، ضمن انتقاد از وضعیت موجود و بیان ضرورت انجام گرفتن اصلاحات و نوسازی، مقدمات فکری تحولات اجتماعی دوره‌ی نخست‌وزیری رضاخان را فراهم کردند.

کتابنامه

الف) کتاب‌ها

۱. از غندی، علیرضا. ۱۳۷۶، *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران، قومس.
۲. پورشالچی، محمود. ۱۳۸۴، *قزاق، عصر رضاشاه پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه‌ی فرانسه*، تهران، فیروزه.
۳. خلیلی‌خو، محمدرضا. ۱۳۷۷، *توسعه و نوسازی ایران در زمان رضاشاه*، چ ۱، تهران، نشر دانشگاهی.
۴. رواسانی، شاپور. ۱۳۸۸، *دولت و حکومت در ایران در دوره‌ی تسلط استعمار سرمایه‌داری*، تهران، امیرکبیر.
۵. کرونین، استفانی. ۱۳۸۷، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین (دولت و جامعه در زمان رضاشاه)*، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، چ ۲، تهران، نیل.

۶. مصلی نژاد، غلامعباس. ۱۳۸۳، *پایان جمهوری خواهی*، تهران، قومس.
۷. ویشارد، جان. ۱۳۶۳، *بیست سال در ایران*، ترجمه‌ی علی پیرنیا، چ ۱، تهران، نوین.

ب) روزنامه‌ها و مقاله‌ها

۱. *آذر*، س ۱، ش ۶-۱۶، ثور ۱۳۰۳.
۲. *آینده*، س ۱، ش ۲، شهریور ۱۳۰۴.
۳. _____ . س ۱، ش ۳، مهر ماه ۱۳۰۴.
۴. *بلدیه*، س ۴، ش ۱۰، آبان ماه ۱۳۰۴.
۵. *ایران*، س ۱۰، ش ۲۰۶۴، ۲۷ اسفند ۱۳۰۴.
۶. *تعلیم و تربیت*، س ۱، ش ۲، اردیبهشت ۱۳۰۴.
۷. *ستاره‌ی ایران*، س ۹، ش ۲، ۴ اسد ۱۳۰۲.
۸. _____ . س ۹، ش ۴، ۷ اسد ۱۳۰۲.
۹. _____ . س ۱۰، ش ۷۹، ۲۴ قوس ۱۳۰۲.
۱۰. _____ . س ۱۰، ش ۱۳۱، اسد ۱۳۰۳.
۱۱. *شفق سرخ*، س ۴، ش ۴۱۵، ۲۵ آذر ۱۳۰۴.
۱۲. _____ . س ۴، ش ۴۳۰، ۲۴ دی ماه ۱۳۰۴.
۱۳. *فکر آزاد*، س ۳، ش ۱، ۲۰ عقرب ۱۳۰۳.
۱۴. _____ . س ۳، ش ۱، ۲۴ عقرب ۱۳۰۳.
۱۵. _____ . س ۳، ش ۱۰، ۲۷ قوس ۱۳۰۳.
۱۶. *قانون*، س ۵، ش ۲، ۱۴ شهریور ۱۳۰۴.
۱۷. _____ . س ۵، ش ۳، ۱۷ شهریور ۱۳۰۴.
۱۸. *نصیحت*، س ۲، ش ۶، ۱۱ ثور ۱۳۰۳.